

هو العليم

دیدگاه پیامبر اکرم نسبت به نماز

و مقایسه آن با دیدگاه خلیفه دوم
طرح مبانی اسلام

بیانات:

حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفاوت کلام اولیاء الهی با اهل سیاست

افکار و خیالات و خطورات ما هم مثل این ضبط صوت‌ها همه ثبت می‌شود آن هم به صورت دقیق! یک دفعه خدمت مرحوم علامه طباطبائی رفته بودیم، - خود ما با مرحوم آقا بودیم - یک ضبط داشتیم که قرار بود صدای ایشان را ضبط کنیم. آن را گذاشتیم این طرف، یکی دو نفر دیگر هم آنجا بودند، آنها هم ضبط داشتند. یک ضبط هم آنها گذاشتند طرف دیگر؛ یک دفعه ایشان فرمودند: ﴿إِذْ يَتَلَقَّى آلَ مُتَلَقِيَّانَ عَنْ آلِ يَمِينٍ وَعَنْ آلِ شِمَالٍ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَى رَقِيبٍ عَتِيدٌ﴾^۱

به‌خاطر دوتا سیم و چهار مثقال پلاستیک، آدم چطوری مواظبت می‌کند! حرف خلافی نزنند، چهار تا سیم و سه چهارتا پلاستیک و اینها... سیم دیگر! حرف خلاف نزنند، خودش را درست کند، همین‌طور قشنگ، مرتب، منظم، بله، این عبا را ببندازد روی آن قبا، با نزاکت و... اما همینکه این سیم و پلاستیک‌ها می‌رود کنار، دیگر هیچ ابایی ندارد که هرچه گفت، هر کاری کرد، هر مسئله‌ای رخ داد، ضبط که نمی‌شود! ضبط که نمی‌شود! خیلی فرق می‌کند، بین کسی که در یک موقعیتی قرار دارد و حرف می‌زند، و اینکه در آن موقعیت نیست و دارد صحبت می‌کند، خیلی تفاوت می‌کند. کیفیت حرف زدن، کیفیت تخاطب، خیلی! خیلی فرق می‌کند.

در جنگ جمل ابن عباس در کنار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود، و می‌خواست جنگ شروع بشود شخصی آمد یک مسئله راجع به نماز پرسید. در نماز اشتباهی کرده بود، گفت نماز صبحم را که می‌خواستم بخوانم، این کار را کردم، چه کار کنم؟ حضرت فرمودند این کار را نکن. مثلاً یا اشکال ندارد، سجده سهو کن.... ابن عباس گفت که: حالا وقت سؤال کردن است؟

ببینید چقدر...! امیرالمؤمنین [علیه السلام] رو کردند به ابن عباس و گفتند که: پس چه موقع برای نماز سؤال کند؟^۲

یعنی شما همین دوتا جمله را در کنار هم قرار بدهید، بعد بروید ماهها روی آن فکر کنید. یک روز کم است! یک روز و یک هفته کم است. خیلی کم است؟!

^۱. سوره ق (۵۰) آیات ۱۷ و ۱۸.

چرا نماز خیر العمل است؟

یک دفعه مرحوم آقا راجع به (**الصلوة خیر من النوم**)^۱ که این آقا از خودش در آورد، راجع به این داشتند صحبت می کردند... که دیدگاه یک رجل الهی، با دیدگاه یک فرد سیاسی، چه تفاوتها و فرقهایی می تواند داشته باشد. ایشان فرمودند: دیدگاه رجل الهی، پیغمبر و رسول خدا، که بالاترین رجل الهی است، این پیامبر نماز را می آورد، و می گوید: «**حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ**». در این **خیر العمل**، همه چیز خوابیده است! **خیر العمل من الصوم**، **خیر العمل من الحج**، **خیر العمل من الجهاد فی سبیل الله**، جهاد فی غیر سبیل الله که اصلاً خروج موضوعی دارد، **خیر العمل فی [من] الانفاق**، **خیر العمل فی [من] الصدقة**، هر چیزی که شما می توانید به حساب بیاورید، نماز بالاترین است. درست؟! شما این دیدگاه را بشکافید، که چرا پیغمبر می فرماید نماز بالاترین است؟! [چرا نمی فرماید صوم، حج، جهاد؟]. در جهاد خون ریخته می شود، حلوا که در آنجا پخش نمی کنند. ولی در نماز که خون ریخته نمی شود، آدم هم طوری نمی شود، نه طوری اش می شود، نه خونی ریخته می شود، نه اذیت و زحمتی برایش پیدا می شود، چرا باید نماز بهترین و بالاترین باشد؟ خیر العمل باشد؟ این حرف را هیچ کسی نمی تواند بزند، مگر آن کسی که واسطه فیض پروردگار و مجلای فیض و مجرای فیض باشد. او فقط می فهمد که چرا نماز خیر العمل است، که تمام حقیقت هستی انسان به ربط است و ربط هم در همین نماز حاصل می شود. آن ربط نباشد، جهاد می شود کشک! انفاق می شود کشک! همه می شود کشک! کشک! کشک! در کشک در کشک، همه می شود کشک! آن ربط، اگر نباشد، همه می شود کشک. آن ربط اگر باشد، همه چیز می شود صحیح، همه چیز می شود درست. این را بقیه نمی فهمند. لذا می آیند می گویند: **الصلوة خیر من النّوم!** نمی فهمند دیگر! به جای اینکه بخوابید، حالا بلند شوید نماز بخوانید. خوب اگر این طور است، چرا شما می گوئید **الصلوة خیر من النّوم**، بگو: **الریاضة خیر من النّوم**، ورزش بهتر از خواب است! **اليقظة خیر من النّوم**، المشی خیر من النّوم! پیاده روی، راهروی بهتر از خواب است! چون دیدگاه، مقایسه با خواب می شود. خواب، خوابیدن خواب درازکش است، صلوة ایستادن است. تفاوت همین است. آن وقت، آن شخصیت می رود، این شخصیت حالا می آید جایش می نشیند. ای دَدَمْ وای! آن که در آن هوئی و در آن فضا، و در آن مرحله دارد سیر می کند، او می رود کنار، فوت می کند، به رحمت خدا می رود، به جایش کسی می آید که دیدگاهش این است. افق درکش این است، فهمش این است، چه خواهد شد؟! چه خواهد شد؟ بعد ایشان [مرحوم آقا] می فرمودند: همین را شما می توانید معیار قرار بدهید. همین را معیار قرار بدهید.

۱. موطأ مالک ابن انس، کتاب الصلاه، باب ما جاء فی النداء بالصلاه: «مؤذن برای دعوت خلیفه دوم برای اقامه نماز صبح به خانه او آمد و او را خوابیده یافت. برای بیدار کردن او چنین گفت: الصلاه خیر من النوم. عمر از شنیدن این جمله خوشش آمد و گفت آن را در ندای صبح بگنجانید.»

یک دفعه معاویه داشت امیرالمؤمنین را مدح می کرد. می گفت خدا رحمت کند، - این مدح ها همه بعد از فوت است، ها! و الا در زمان حیات از این مدح ها هیچ خبری نیست. وقتی امیرالمؤمنین می میرد و شهیدش می کنند و مسئله تمام می شود، مدح و ثنا... چون دیگر رقیب نیست! حالا مدح و ثنا هم بکند، به پای تواضعش می گذارند! اما خودت اینهایی را که می گویی وقتی که علی در قید حیات هم بود، می گفتی؟ تو نمی گفتی! - گفت خدا رحمت کند ابو تراب را. اگر طلا و کاه در پیش او یکسان بود، اگر یک کوه طلا و کاه داشت طلا را زودتر از کاه می داد^۱.

مرحوم آقا در اینجا عبارتهای جالبی می فرمودند. یعنی نکته هایی در این عبارتهای شکفته می شد. ایشان می فرمودند: او [معاویه] چون دیدگاهش مادی است علی را هم دارد از دیدگاه مادی بررسی می کند! چون فهمش، فهم مادی است. او - معاویه - طلا را، مسلم بر کاه ترجیح می دهد؛ نمی آید کاه را بگیرد و طلا را رها کند. ولی آن قدر این بنده خدا نمی داند که برای علی طلا و کاه یکی است. تفاوتی نمی کند. طلا و کاه یکی است! نه این که طلا و کاه یکی است، یعنی هر دو به یک نظر، از نظر ارزش؛ [بلکه] او در یک افقی است که غیر از او هر چه می خواهد باشد: طلا، سنگ، برلیان، هر چه از امور دنیا و اینها، دیگر برای او تفاوتی نمی کند! تا حالا در معیار سنجش قرار بگیرد یا نگیرد. نه! هیچ تفاوتی نمی کند.

معیارهای الهی و مادی در سنجش ارزش ها

یک نفر، در خودش اعمال رویه می کند و این را در خودش ایجاد می کند، به وجود می آورد که این مسئله به این کیفیت در او باشد. خب شاید موفق هم بشود. بعید نیست که موفق بشود، ادامه بدهد، کاری بکند که طلا و کاه پیشش یکسان باشد، ولی این نفسش را به این بی ارزشی عادت داده است. خوب است، نه اینکه بد است، ولی راه خدا انسان را بالاتر از این می برد. راه خدا انسان را به همان حقیقت و مبدأ می برد. دیگر غیر از آن مبدأ، همه چیز خواهی نخواهی از ارزش می افتد. نه اینکه این بخواهد خودش را در این مسئله به یک نگرشی وادارد.

می فرمودند: این معاویه اگر علی را می شناخت، می گفت برای علی طلا و کاه فرقی نداشت، و در یک ردیف بودند. این شخص دیدگاهش مادی است، می گوید: این از آن بالاتر است. بله! این مقامش بیشتر است. اینها برای ما می تواند معیار قرار بگیرد. معیارهای ما، معیارهای سنجش افکار ما، قرار بگیرد. آدم می بیند که افراد وقتی که در صحبت هایشان مدح می کنند یا می خواهند تعریف کنند، می گویند مثلاً نگاه کنید در فلان قضیه، جمعیت چقدر آمده است! خب، این چه می شود؟ این معیار می شود! یا اینکه نه، برایش تفاوتی نکند

^۱. کشف الغمه، ص ۹۳؛ مناقب، ابن مغازلی ص ۲۸۰؛ ینابیع الموده، ص ۹۲.

جمعیت چقدر آمده است، هیچ فرقی نکند، آن حرفی که باید بزند، بزند. چه کسی این طور است؟ شما یک نفر را به من نشان بدهید، بگوئید که این طور است. بله! تبسم، خنده، از اینها، همه ما داریم! امان از این تواضع تصنعی! و وقتی به یک قضیه‌ای [دچار می‌شود]، یک تکانی می‌خورد، شما می‌بینید ناگهان آنچه که در دلش بود بیرون ریخت! آنچه که در نفسش هست بیرون می‌ریزد. آنچه که تا به حال مخفی بود، نه‌اینکه نبود! بود، ولی مخفی بود. پوشش‌ها آمده بود و آن را مخفی نگه داشته بود. حتی دم از خدا هم که می‌زنیم، به واسطه آن پوشش‌ها است. خداوند موفق کرده است ما را! حتی خداوند این لطف را به ما کرده است! این هم دروغ است! خدای نفس‌دار می‌گوید: خداوند به من کمک کرده است! نه خدای واقعی. اگر خدای واقعی باشد، آن وقتی که قضیه تکان می‌خورد، چرا آن خدای واقعی کنار می‌رود و به جایش هزار تا فحش و بد و بیراه به این و آن می‌رسد؟ خدا که همیشه خدا است دیگر! خدا هم که التزام نداده همیشه مسائل به این [یک] نحوه باشد، می‌گوید نه! می‌خواهیم این طرفی کنیم! دست ماست!

در جنگ بدر، مسلمین را پیروز می‌کنیم. در جنگ احد، شکست می‌دهیم. مسلمین در جنگ احد شکست خوردند دیگر. البته بعد آنها فرار کردند و آخر قضیه برگشتند، ولی خب بالأخره شکست بود. بر سر پیغمبر و امیرالمؤمنین و افراد چه آمد؟ امیرالمؤمنین که اصلاً تمام تنش یک تکه و پاره پاره شده بود^۱ آن جنگ چه بود؟ ما همین هستیم دیگر! ما که خدا هستیم، یا پیروز می‌کنیم یا شکست می‌دهیم^۲. شما باید کارت را بکنی. به امید پیروزی نباید بری. در جنگ جمل، پیروزی دادیم، در جنگ نهروان به علی پیروزی دادیم، در جنگ صفین شکست دادیم! جنگ صفین به نفع چه کسی تمام شد؟! به نفع معاویه تمام شد دیگر. خدعه آن آقای [عمر و عاص] کذابی و نیرنگ و فریب دادن آدم‌های نفهم و قرآن‌ها را سرنیزه کردن و هیچ! تمام شد و بعد هم حکمیت هیچی دیگر. رفت پی‌کارش! تمام هیجده ماه جنگ، همه رفت هوا! اما برای امیرالمؤمنین هیچ فرق نمی‌کند. همین طوری نگاه می‌کند! تماشا کنید! خدا را تماشا کنید!

خیلی [سخته!] دم شتر به زمین می‌رسد. ولی اگر برسد، خیلی کیف دارد. هم‌چنین [خیلی ساده هم] نیست! دم شتر به زمین می‌رسد تا طرف بتواند یک ذره از حالات اینها را بفهمد. تازه بفهمد، کجا تا اینکه خودش برسد. دم شتر به زمین می‌رسد، تازه برسد آن که دیگر بعد از این چه بشود!

بله! وقتی که این طور می‌شود، آنچه بعد نصیب آدم می‌شود، خیلی شیرین است. حالا این مسائل را که امیرالمؤمنین نمی‌تواند روی منبر بگوید: به‌به چه خوب شد! شماها آمدید و به هم زدید بساط را خیلی!

این طوری که نمی‌تواند بگوید! همه چیز به هم می‌ریزد! حکومت و خلافت و امر و نهی و همه چیز!

^۱. معاد شناسی، ج ۲ ص ۶۹ و ص ۷۳.

^۲. برای توضیح بیشتر رجوع شود به المیزان، جلد ۴ ذیل آیه ۱۴۰ سوره آل عمران (۳).

بلکه آن را در دلش نگه می‌دارد فقط چند نفری که خلاصه با هم می‌ها را می‌زنند، فقط با آنها می‌تواند سرّی را فاش کند یا سرّی را منتقل کند. والاّ بقیّه افراد نه. چرا این طوری کردی، چرا آن طور کردی، خطا کردی، فلان کردی، این مسائل در جای خودش

باید افرادی که متصدی مسائل اعتقادی مردم هستند، این مسائل را در نظر بگیرند. خیلی قضایا و مسائل اعتقادی، مسئولیت‌ها، حالا نه مسئولیت‌های کلی. نه، همین مسئولیت خانواده، مسئولیت یک فرد، مسئولیت یک جمع و افراد، حتّی در همین حدود. تا چه برسد به این که بخواهند مسئولیت فتوائی به عهده بگیرند که واویلاست! واویلاست. خدا به دادمان برسد.

خب آقا بفرمایید بله یوم الشروع ببینیم که جناب آخوند چه می‌فرمایند در این ...

تا آنجایی که به نظر می‌رسد، کلام میرداماد راجع به قضا و قدر بود. پس ما درست حدس می‌زدیم. ما در راه می‌آمدیم، به آقای فلانی گفتیم که فلان قضیه این طور بود، گفت آقا این قرار بود دیشب انجام بشود. گفتم عجب! ای داد بی داد! گفتم پس معلوم می‌شود ما پیر شدیم! معلوم می‌شود ما پیر شدیم و نیاز به یک مذکر یا مذکره داریم.

یکی [شخصی] می‌گفت: آقا! این منشی‌شان می‌خورد، گفتم: منشیّه هم باشد، اشکال ندارد؛ اتفاقاً آنها حافظه‌شان بهتر است. یکی می‌گفت: این حُسنی که جماعت نسوان بر مردها دارند، این است که حافظه‌شان خیلی زیاد است! صد گیگابایت حافظه دارند! جزئیات... مثلاً شما پانزده سال پیش برای ناهار جایی رفته بودید، ما اصلاً رفتن به آنجا را فراموش کرده‌ایم، چه برسد به اینکه ناهار چه خورده‌ایم، ولی اینها علاوه بر غذا، مزه‌اش را هم به یاد دارند! و حالا امروز غذا درست می‌کنند:

- ببین فلانی! آن غذایی که پانزده سال پیش خوردیم، آن خوشمزه‌تر است یا این؟

یک دفعه به ما یک هم‌چنین حرفی زده شد، گفتم آقا من صبحانه که می‌خورم یادم می‌رود چه خورده‌ام، نان قندی بوده یا نان و پنیر بوده، یا نمی‌دانم چه چیز بوده است. آن وقت تو می‌خواهی بگوئی دو هفته پیش! من چه می‌دانم! آقا اینها پانزده سال و سی سال پیش هم یادشان است! این چه مغزی است؟ این قضیه از عجائب است!^۱

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱ شایان ذکر است که این سخنرانی از درس شماره ۷۳۴ اسفار حضرت استاد گرفته شده است